معلم (شاعر) | آل احمد (نویسنده) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | شهید رسول کاظم نژاد (عکاس) | صفار زاده(نویسنده) | حمید سبزواری(شاعر) | مهرداد اوستا(شاعر) | نصرالله مردانی (شاعر) | مسعود شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه(شاعر) | محمدعلی گودینی(نویسنده) | علی محمدمؤدب (شاعر) | اکبر صحرایی (نویسنده) | محمدمهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر)

در گرامیداشت یاد و نام ادیب و شاعر توانمند و متعهد انقلاب، استاد حمید سبزواری

پیر قافلهٔ شاعران انقلاب

■ رضا اسماعیلی

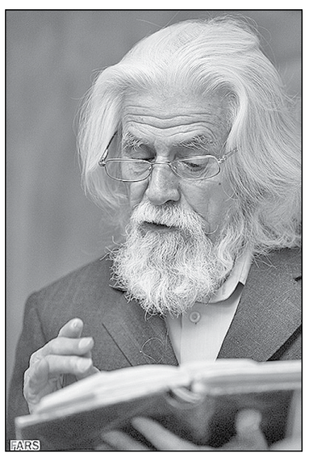

خدا رحمت کند مولانا را که چند قرن پیش دل‌نگرانی خود را از خاموشی و فراموشی انسان‌هایی که صادقانه و بی‌ادعا در عرصه‌های مختلف به جامعه خدمت می‌کنند با زبان شیرین و تاثیرگذار شعر ابراز کرده و طلایه‌دار احیای سنت حسنه «قدرشناسی از بزرگان» بوده است.

این‌کــه پیش از این - به هر علت - ما ایرانی‌ها به مرده‌پرســتی معروف بوده‌ایم، واقعیتی غیر قابل انکار است. یعنی به علت «حجاب معاصرت» همیشه در زمان حیات بزرگان، آنان را نادیده گرفته‌ایم و از حال و روزگارشان غافل بوده‌ایم، و ناگهان با تلنگر مرگ به خود آمده‌ایم و بر گور آنان مرثیه‌خوان و دریغاگو شده‌ایم. یعنی «نوشدارو بعد از مرگ سهراب!»

این غفلت مزمن را زنده‌یاد قیصر امین‌پور در شعر کوتاهی که در میان مردم ضرب‌المثل نیز شده است به خوبی به تصویر کشیده است:

حرف‌های ما هنوز ناتمام...
تا نگاه می‌کنی
وقت رفتن است
باز هم همان حکایت همیشگی!
پیش از آن‌که باخبر شوی
لحظه عظیمت تو نا گزیر می‌شود
آی...
ای دریغ و حسرت همیشگی
ناگهان
چقدر
زود
دیر می‌شود!

و ما در این گذر جنون آسا، روز به روز به «کور چشمی» بیشتری دچار می‌شــویم و فرصت «خوب دیدن» را چه آســان از دست می‌دهیم. ما در جادهٔ غبارگرفته روزگار، هر روز از کنار هم می‌گذریم، چشــم در چشم هم می‌دوزیم، ولی همدیگر را نمی‌بینیم، صدای هم را نمی‌شــنویم، نگاه هم را نمی‌خوانیم، و ناگهان ... باد ما را با خود می‌برد!

امروز وقتی ما نام بزرگانی چون رودکی، مولانا، حافظ، ســعدی، فردوســی و ... را بر زبان می‌آوریم و آنان را به بزرگی می‌ســتاییم، گاهی این حســرت تلخ در دلمان ریشــه می‌دواند که چرا در عصر و زمانهٔ آنان غایب بوده‌ایم و از توفیق درک حضور آنان محروم؟ ولی به این نکته نمی‌اندیشیم که شاید اگر در زمانهٔ این قلّه‌های نام‌آور به ســر می‌بردیم، ما نیز چون بسیاری از معاصران آنها - به خاطر حجاب معاصرت - از دیدن بزرگی آنان غافل می‌ماندیم و دیگر چون امروز حافظ را «حافظ» نمی‌دیدیم، چنان‌که امروز نیز ما «حافظ»های معاصر را نمی‌بینیم و از درک و ستایش آنان غافلیم.

اگر گذشــته را مرور کنیم، خواهیم دید که تا چندی پیش، قله‌هایی در مقابل ما قد کشــیده بودند که متاسفانه چشمان خواب‌آلوده ما از دیدن بزرگی آنان عاجز بود. آن قله‌های ســر به فلک کشــیده تا دیروز در میان ما بودند، با ما بودند، و از ما بودند، ولی ما «آنان» را نمی‌دیدیم و چتری از «سلام» بر سرشان نمی‌گستردیم. آنان با فروتنی تمام در کوچه‌های خاکی دنیا با زنبیلی از «عشق و اندیشه» راه می‌رفتند و ما بی‌تفاوت از کنار نام بزرگ آنان می‌گذشتیم و وجود روشن‌شــان را انکار می‌کردیم، تا ناگهان یک روز «گردباد مرگ وزیدن گرفت و آنان را با خود برد» و ما در حسرت «فهم»شان برای همیشه ماندیم!

اســتاد حمید ســبزواری - خالق بهترین و خاطره‌انگیزترین سرودهای انقلابی - که به راستی عنوان «پیر قافله شاعران انقلاب» برازنده اوست، یکی از چهره‌های ماندگاری است که این روزها به خاطر کهولت سن و ناتوانی‌های جسمی و مبتلا شدن به بیماری آلزایمر کمتر در مجامع و محافل ادبی آفتابی می‌شود.

جایگاه رفیع و شایســته استاد ســبزواری در عرصه شعر و ادبیات معاصر - بخصوص شعر انقلاب- بر کسی پوشیده نیست. چنان‌که رهبر معظم انقلاب نیز در دیدار با اعضای نکوداشت استاد حمید سبزواری با اشاره و تاکید بر این نکته می‌فرمایند:

«در مورد آقای حمید دو بخش در مورد شخصیت ایشان هست که هر کدام باید جداگانه مورد توجه قرار بگیرد: یکی رتبه شعری ایشان است. ایشان شاعر بسیار خوبی هستند، یعنی هم قریحه شعری خوبی دارند و هم مضمون‌ساز هستند. هم تسلط بر لفظ و گستره میدان واژگانی دارد و هم از واژگان فراوانی استفاده می‌کند ... ایشــان در شعر هم متنوع هستند. غزل، قصیده، تصنیف و ترانه‌های گوناگون می‌گوید. این تنوع در باب شــعر و شاعری خصوصیتی است که در همه شاعران یافت نمی‌شود. این که یک شاعر بتواند در انواع شعر طبع‌آزمایی کند یک امتیاز اســت و آقای حمید سبزواری از این امتیازات برخوردار هستند، و همین مطلب ایشــان را در رتبه بالای شــعر معاصر ما قرار می‌دهد ... نکته دوم که اهمیتش از نکته اول کمتر نیست این است که ایشان این هنر را در خدمت مردم و انقلاب و در خدمت بصیرت‌افزایی قرار داده است و این خیلی مهم است.»

اگر امروز نام استاد سبزواری چون ستاره‌ای پرفروغ در سپهر شعر انقلاب می‌درخشد، به پشتوانه دغدغه‌های زلال و مقدسی است که در سینه دردآشنای این اســتاد فرزانه خانه کرده اســت. دغدغه اسلام و انقلاب و مردم و پاسداری از دســتاوردهای نظام مقدس جمهوری اسلامی. استاد، طی سال‌ها - بیش از نیم قرن - راه خجســته شــعر انقلاب را با خون دل، نقد جان و خوردن زخم زبان بر نوآمدگان هموار کرده و دریغ و درد که در تمام طول این ســال‌ها از دوســت و دشمن - به جرم آرمانخواهی و تعهداندیشی - خنجر بی‌مهری خورده است!

و اما امروز بر ما که ادعای خویشــی و هم‌کیشــی با استاد را داریم، فرض اســت که به احترام انقلاب، امام و شهیدان، نام بلندش را پاس بداریم. نام بلند استادی را که پیر راه است و دردآگاه. ادیب و شاعر عاشق و صادقی که تمام زندگی خود را وقف هویت‌بخشــی و هستی‌بخشــی به ادبیات فاخر انقلاب کرده است. از ما دور باد که گاهی به گمان رستم دستان شدن در عرصهٔ شعر، در پیلهٔ خودبینی اسیر شویم و بر قبله‌نمایی چنین بصیر، دلیر - اینچنین باد.

در پایان این نوشــتار، با آرزوی سلامتی عاجل برای استاد سبزواری، به عنوان حسن ختام، شما را به زمزمه غزلی فاخر و زیبا از این استاد فرهیخته دعوت می‌کنم و دامن سخن را برمی‌چینم:

دمی زیاد تو غافل نمی‌شود دل من
عجب مدار اگر دل نمی‌شود دل من
خوشا فسون محبت که در دیار جنون
به هیچ سلسله عاقل نمی‌شود دل من
نهنگ لجه به مرداب در نمی‌گنجد
اسیر رامش ساحل نمی‌شود دل من
ز دنج بادیه و جور خار، قصه مگوی
به پای ناقه به منزل نمی‌شود دل من
چو درد عشق ندانی نصیحتم چه کنی؟
مطیع مردم جاهل نمی‌شود دل من
نیازمند تو از مهر و ماه مستغنی‌ست
پی بضاعت آفل نمی‌شود دل من
زمن مپرس ز آیینه پرس و خود دریاب
چرا به غیر تو مایل نمی‌شود دل من؟

محمد کاظم حسنوند؛ مدیر گروه نقاشی دانشکده هنر تربیت مدرس:

آثار انقلابی ما به جهان عرضه شود

لیلا کریمی

چندی پیش رایــزن فرهنگی جمهوری اســلامی هفته فرهنگی و هنری «مقاومت» را درمکان تاریخی خان اسعد پاشای دمشق با برپایی ورک شــاپ و نمایشــگاهی از آثار هنرمندان ایرانی و سوری و فلسطینی برگزار کرد. در این مراسم فرهنگی و هنری دکتر محمد کاظم حســنوند؛ مدیر گروه نقاشی در دانشکده هنر تربیت‌مدرس و عضو انجمن علمی هنر اسلامی ایران و انجمن علمی هنرهای تجسمی ایران حضور داشت. در این خصوص با وی گفت و گو کرده‌ایم.

شما اخیرا از ســفر سوریه بازگشتید؛ درخصوص این سفر فرهنگی و برگزاری ورک شــاپ نقاشی در سوریه بگویید ؟

هفته فرهنگی و هنری «مقاومت» رایزنی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۷ الی ۱۲ خرداد در مکان تاریخی بازار حمیدیه به نام خان اسعد پاشای دمشق با مشارکت رئیس کمیته دوستی ایران و فلسطین و رئیس انجمن بصمه شباب که نهاد مردمی است، برگزار شد. این نمایشــگاه منتخبی از آثار هنرمندان ایرانی و سوری و فلسطینی در رابطه با مقاومت که شامل تابلوهای نقاشی، گرافیکی و کاریکاتور و ســایر صنایع دســتی بود. در کنار این نمایشــگاه برنامه‌های دیگری چون ورک شــاپ و ســخنرانی‌هایی در رابطه با مسایل مختلف رسانه‌ای بود که من سخنرانی تحت عنوان «هنر رســانه‌ای مقاومت در ایران» را داشتم. در این سخنرانی مطالبی را درباره تاریخچه هنر انقلابی در منطقــه خاورمیانه و کشــورهای اســلامی و همچنین انقلاب اسلامی ایران ایراد کردم. همچنین در بخشی دیگــر از ســخنرانی ام دربــاره هنر انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس و همچنیــن در رابطه بــا تفاوت هنر انقلاب ایران با سایر کشورهای اسلامی و انقلابی دیگر سخن گفتم و در انتها به هنرمندان انقلابی پیشــنهادهایی دادم از جمله اینکــه بیایند بر روی پهنای دیوارها که به عنوان رسانه تلقی می‌شوند ؛ نقاشی بکشند و جریان‌ها و توطئه‌هــای داخلی و خارجی علیه ســوریه را به تصویر بکشند و مشت گروهک‌هایــی چــون داعــش را باز کنند؛ چون گروه‌هایی مانند داعش از لحاظ تبلیغاتی قوی هستند. دو تا از «ان‌جی او»هایی که در سوریه بودند وارد بحث با من شدند و در این مذاکره قرار شد رابطه‌ای دو طرفه ایجاد شود و از پیشنهاد من استقبال خوبی صورت گرفت. به طوری کــه « ان‌جی‌او»ها عنوان کردند که هر کاری در ســوریه لازم است، انجام می‌دهند. آنها عنوان کردند با این سخنرانی احساس کردیم ما از لحاظ تبلیغاتی و فرهنگی دچار مشکل هستیم و سعی می‌کنیم بین شــما و هنرمندان جامعــه خودمان ارتبــاط برقرار کنیم و آنها به من هم پیشــنهاد دادند که در این خصوص کمک و مشورت بدهم.

در کنــار مراســم ســخنرانی، نمایشگاهی از آثار نقاشی هنرمندان وجود داشــت. در این اتفاق فرهنگی نقاشی‌ای در رابطه با سوریه کشیدم. اغلب افراد دراین ورک شــاپ قشــر روشنفکر سوری و از رسانه‌ها بودند و آنها هم در رنگ‌آمیزی نقاشی‌ها کمک می‌کردند. نقاشی‌ام پیکر یک انسان - نمادی از ملت سوریه- بود؛ این انسان به حالت فریاد سینه خودش را از تنش جدا می‌کند با پیشانی بندی از پرچم سوریه. در توضیحاتم درباره نقاشی به افراد حاضر در ورک شاپ گفتم؛ این نقاشــی نمادی از ملت شما است که به نحوی خودش دست به جداسازی خودش زده و در خودش انشــعاب و پراکندگی ایجاد کرده اســت. با این نقاشــی به آنها گوشزد کردم؛ مواظب دشمنان داخلی و خارجی باشند. در حقیقت این نقاشی بک گراندی از یک تابلوی نقاش آمریکایی است. این تابلو مورد توجه نقاشان حاضر در آنجا قرار گرفت. در شروع درگیری‌های سوریه هم، سفری رفته بودم اما این سفر اخیر پربارتر بود.

اوضاع دمشق چگونه بود ؟

بعضی‌ها از من می‌پرسند اوضاع دمشق چه طور بود و... شهر هایشان حالــت آماده بــاش وجنگی به خود گرفته امــا زندگی به طــور عادی و روزمره درجریــان بود. هر چند ۱۰۰ متر به چند ۱۰۰ متر یک ایســتگاه بازرســی بود اما نکته جالب اینکه هر جا ما می‌رســیدیم و راننــده عنوان می‌کرد ما از ســفارت ایران هستیم ؛ نظامی‌های سوری دستشان را بر روی چشمشــان می‌گذاشتند و می‌گفتند بفرماییــد! این موضوع برای ما خیلی خوشــایند بود. چون من تجربه سفر به عربستان و درگیری با پلیس آنجا را داشتم و فضای سوریه با عربستان کامــلا متفاوت بود. هر دو طرف خود را برادر و خواهر می‌دیدیم و واقعا هم اهالی سوریه رفتارشان با ما خوب است و فوق العاده خودشان را به ما نزدیک می‌بیننــد و بعد از خداوند به ما امید دارند. این برنامه فرهنگی که از طرف سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و انجمــن انقلاب و دفاع مقدس برگزار شد، قابل تمجید است.

به غیراز شما چه هنرمندانی از ایران حضور داشتند ؟

آقــای بهــرام ارجمندیــان، کاریکاتوریســت مطرح کشور و آقای دکتر خاقانی، رئیس دپارتمان زبان و ادبیات عرب در دانشگاه اصفهان بود. ایشان بســیار خوب سخن می‌گفت و مســلط به زبــان عربی بــود و در شبکه‌های مختلف تلویزیونی سوریه به صورت زنده سخنرانی می‌کرد.

نمایشگاهی نقاشی و کاریکاتور را چگونه ارزیابی می‌کنید ؟

نمایشگاه از لحاظ کیفی خوب بود. گرچه کاردار ایران قصد داشت که در موزه ملی دمشــق نمایشگاه را برگزار کند اما ســوری‌ها نگران گروه داعش بودنــد که آثار هنری را تخریب کنند بنابراین موزه‌ها را تعطیل کردند. لذا در یک خانه تاریخی بازار حمیدیه برگزار شــد و حالت مــوزه‌ای پیدا کرده بود.

استقبال جوانان و هنرمندان سوری از نمایشگاه نقاشی چگونه بود ؟

گــروه «بصمه شــباب» یکی از گروه‌هایی اســت کــه جوانان زیادی را به خــود جذب می‌کند. آنها از این نمایشــگاه اســتقبال خوبی کردند و زمانی که نقاشــی پیکر را می‌کشیدم آنهــا هم به صورت تعاملــی با ما در ارتبــاط بودنــد و زمانی کــه مفهوم نقاشی را درک کردند با نقاشی عکس می‌گرفتند و فضای خوبی حاکم بود. قرار بر این شــد که مراودات دو سویه فرهنگی داشته باشیم.

برگزاری چنین کارگاه‌هایی چقدر در بازتــاب و انتقال پیام مقاومت تاثیرگذار است؟

در ســال ۹۱ ورک شاپی در یک دانشــکده هنری برگزار کــردم و به لحاظ اینکه دانشــجویان هنر بودند، بهتــر موضوعات درک می‌شــد. اگر ورک شــاپ‌ها به صورت حرفه‌ای‌تر برگزار شود، بســیار تاثیر گذارتر در انتقــال فرهنگ ایران به کشــورهای منطقه خواهد بود. کشورهای منطقه از فرهنگ و هنر ایران استقبال می‌کنند چون از لحاظ سیاسی و فرهنگی تقریبا با ما تقریبا یکسان هستند.

بــه عنوان یــک هنرمند نقاش و کاریکاتوریست که از هنرمندان خارجی هم شناخت دارید، بفرمایید آیا می‌توانیم امیدوار به شکل گیری جبهه هنرمندان مقاومــت در بعد جهانی باشیم؟

دقیقــا، به نظــرم در حال حاضر هم شکل گرفته اما به خوبی منعکس نمی‌شــود. به ویژه در دهه اخیر، هنر انقلابی قابل طرح با اســتانداردهای جهانی شــکل گرفته است و فقط ما این هنرها را به جهان باید عرضه کنیم.

برای تحقق این امر چه باید کرد؟

باید از رســانه اســتفاده کرد تا از ارتباطات فرهنگی مناســب بین دو کشــور بهره ببریــم و همچنین نمایشــگاه‌های متعدد در مکان‌های موثر کشور برگزار کنیم. آثاری که از سوی مثلا سازمان فرهنگ و ارتباطات به نقاط مختلف جهان می‌رود کمتر بعــد انقلابی دارد و اغلب آثار میراث کهن ما است و جهان با میراث کهن ما آشنایی دارد. اما آنها مشتاق اند ببینند در حال حاضر در ایران چه می‌گذرد! طبعا ایران در جهان بســیار مطرح و کل جهان چشمشــان به ایران است و می‌خواهنــد ببینند در بعد هنری چه داریم! ما هیچ‌گونه حرکت جدی در عرضه هنــر معاصرمان به فضای بین‌المللی نکرده ایم. با توجه به اینکه رشته نقاشی خوانده‌ام عرض می‌کنم کــه؛ اغلب آثاری کــه از ایران برای نمایش بین‌المللی می‌رود آثار خنثی از لحاظ محتوایی است. پیشنهاد می‌کنم در این رابطه تبلیغات خوبی بر روی آثارمان داشته باشیم و جاهایی چون ارشاد یا سازمان فرهنگی و هنری و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی آثــار انقلابی ایران را به کشــورهای جهان عرضــه کنند. حتی برخی در آمریکا هم تمایل دارند آثار ایرانی را به نمایش بگذارند آنها برای این کار مشــتاق‌اند. این گونه نیست که ما با سیاست‌های آمریکا مخالفیم، تبادل فرهنگی نداشته باشیم. اگر با بسیاری از موزه‌های آمریکا ارتباط برقرار کنیم، مطمئنا آنها تمایل دارند آثار ایرانی را به نمایش بگذارند حتی اگر آثار ضد آمریکایی باشــد. اما متاسفانه شاید بعضــی از مدیــران از قوانین اطلاع ندارنــد که از این فضــای فرهنگی استفاده کنند .

مدیران ما باید آثار فرهنگی را از طریق چاپ کتاب و کاتالوگ به جهان عرضه کنند و از طریق رسانه‌ها تبادل فرهنگی داشته باشــیم. در خارج از کشــور به خاطر فضــای مطالعاتی و دانشــگاهی حضور داشته‌ام و متوجه شــدم که در زمینه دیدگاه‌های دیگر هنری ایران کتاب‌هایی موجود است اما متاســفانه در زمینه دیدگاه‌های انقلابی کتابی در دانشگاه‌های جهان نیســت؛ این مورد وظیفه دولت است که آثــار هنری انقلابــی را در قالب کتاب به دانشگاه‌های مختلف جهان ارسال کند. آنها از این مورد استقبال می‌کننــد و از طریق هنــر می‌توانیم عقاید و دیدگاه‌های سیاسی و... ایران را به جهان بشناسانیم.

در ســفر بعدی که به سوریه خواهید داشت، چه کاری در نظر دارید انجام دهید؟

اگر «ان جــی او» یی که با آنها وارد صحبت شــدیم بتوانند مقدمات کشــیدن نقاشــی دیــواری بر روی دیوارها را ایجــاد کنند. قصد دارم با کمک گروه‌های انقلابی و بسیجی‌شان آثــاری را بر روی دیوارهای دمشــق در جهت روشــنگری و حمایت ملت سوریه و بطور کلی مقاومت در منطقه ایجاد کنیم.

در حال و هوای آثار عبدالرحیم سعیدی‌راد

هر جا قدم می‌گذاری یک ایستگاه صلواتی درست می‌شود

■ حسین قرایی

سال‌ها پیش که کاست‌های کویتی‌پور را گوش می‌دادم خیلی با این اشعار دمخور بودم و زمزمه می‌کردم؛

تو را امواج دریا می‌شناسند
تو را شن‌های صحرا می‌شناسند
تو را ای منجی دل‌های عالم!
تمام کهکشان‌ها می‌شناسند

و شعرهای دیگری از این دست که در مراسم روضه‌خوانی و سینه‌زنی بیشــتر جلوه‌گر بود. وقتی کتاب‌های «عبدالرحیم سعیدی‌راد» را تورق می‌کردم؛ چشــمم به این دوبیتی افتاد و متوجه شدم که این دوبیتی‌ها ســاخته و پرداخته ذهن خلاق اوســت. با علاقه خاصی کتاب‌هایش را خواندم. مفاهیم پرمغز و روان در رگ‌های شــعر این شاعر انقلاب موج می‌زند.

تقریبا همه شعرهای منتشر شده سعیدی‌راد را خوانده‌ام ولی همیشه «ساعت به وقت دلتنگی» را که گزیده اشعار این شاعر جنوبی است بیشتر دوست داشتم. حتم دارم، هنرمندانه سرودن این اشعار است که دوست داشتن اشعار را سبب شده است.

عبدالرحیم سعیدی‌راد در سال ۱۳۴۶ در شهر دزفول متولد می‌شود و شاعرانه دزفولی بودن خویش را یادآور می‌شود. «اهل دزفولم، مرامم سادگی است/ روحِ شرجی‌های خوزستانی‌ام» (ساعت به وقت دلتنگی ص ۳۰)

شــاعر دزفولی ما شعر پرمضمون و خوش‌تراشی با عنوان «من یک شــاعر دولتی‌ام» دارد که در نوع خودش ارجمند اســت. او در این شعر ارزش‌های انقلاب اسلامی را به رخ می‌کشد و با بیانی مطالبه‌آمیز و انقلابی این‌گونه آغاز می‌کند؛

«من یک شاعر دولتی‌ام
و از این‌که
لهجه انگلیسی یا فرانسوی ندارم
دلتنگ نیستم.»

روحی که در این شعر حاکم است من را یاد شعرهای «از نخلستان تا خیابان» علیرضا قزوه می‌اندازد؛

«... من یک شاعر دولتی‌ام
زیرا برای برادرم که در کربلای ۴ مفقود شد
شعر گفته‌ام
و از «سید مهدی» گفته‌ام که چشمانش را به آسمان بخشید
و شعرهایم را بر تابوت‌های خالی همرزمانم
حک کرده‌ام
اعتراف می‌کنم
که یک شاعر دولتی‌ام
زیرا از هیچ سفارتخانه‌ای برای چاپ کتاب‌هایم پول نگرفته‌ام
و جرمم این است
که به همه پا برهنه‌های میهنم بدهکارم» (همان ص ۲۵۳)

ســعیدی‌راد، با توجه به مطالعاتی که در حوزه زبان و ادبیات فارسی دارد، توانســته از این انباشته فرهنگی استفاده کافی را ببرد و خلاقیت زلال خود را با این انباشــته‌ها جمــع کند و ترکیب‌های بدیع بیافریند؛ «سیب نگاه ص ۲۳۵ / اطلسی‌های پست مدرن ص ۲۴۷ / زنبیل تابستان ص۲۶۳/ کبوتــر امن یُجیب ص۲۹۴ / بغض قتلگاه ص ۳۰۴ / زمزم یاد ص ۳۱۲» و استفاده از همین ترکیب‌های تازه است که تنفس در حال و هوای شعری او را به صبحی دل‌انگیز پیوند می‌زند.

وقتی به دنیای شعر سعیدی‌راد گام می‌نهی، توجه به فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار جزء ویژگی‌های محتوایی او قلمداد می‌شود او در کوشیدن این معانی شــیعی از قالب سپید، مدد می‌جوید و دقیقا از همین پنجره مضامین تازه را با کلماتی امروزی یادآور می‌شود. توجه به شعر «ایستگاه» می‌تواند این نکته باریک را برای مخاطب شعر او تبیین کند؛

«ایستگاه روزهای ابری
ایستگاه شعرهای سوخته
ایستگاه خواب‌های تعبیر نشده،
هر جا قدم می‌گذاری
یک ایستگاه صلواتی درست می‌شود.
حتی قنوت نمازم
ایستگاه لبخند مهربان توست.
تا کدام ایستگاه
به دنبالت می‌کشانی‌ام؟» (همان ص۲۴۰)

همان‌طور که در پی‌آمد، نگاه حماســی و شوق‌آمیز شاعر به فرهنگ عاشورا جزو ویژگی‌های شعری‌اش محسوب می‌گردد. سعیدی‌راد، سعی دارد تا تکرار عاشورا را در این زمان در شعرهایش تماشایی کند.

طرح و فرهنگ عاشــورا در شعر نسبتا کوتاه «خیابان عباس» - که شاعر آن را نذر شهدای بمب‌گذاری‌های کربلا کرده - قابل توجه است؛

«ق
ط
ر
ه
قطره
در خودم ذوب می‌شوم
وقتی هنوز «عمرسعد»
در «بین الحرمین» چارنعل می‌تازد
و شمر
در خیابان‌های «عباس بن علی» بمب می‌کارد
و بچه سه ساله در «میدان مشک»
تشنه تشنه
پرپر می‌شود.
قربان مظلومیتت یا اباعبدالله !» (همان ص ۲۳۶)

*

در سال‌های اخیر توجه به کوتاهه‌سرایی در کشور رشد قابل ملاحظه‌ای داشــته است. شاعر در «طرح‌واره‌ها» می‌کوشد تا همه حرف‌هایش را با ایجاز دلنشــین کند. برخی شــاعران در طرح‌هایشان بویی از دلنشینی و لذت شــاعرانه قابل لمس نیست اما در برخی طرح‌های سعیدی‌راد، این دلنشینی به چشم می‌آید، به عنوان مثال او در شعری، شهید را به خورشید تشبیه می‌کند و از آن «استعاره مصرحه» می‌سازد یعنی علاوه بر دلنشینی و خوش‌تراشی واژه‌ها به خوش‌قیافه و قافیه‌بودنشان نیز نگاه دارد، نگاهی که خلاقیت در آن درخشش دارد؛

«خورشــید | از سنگر شــب بیرون خزید | «قنّاسه»ای | پیشانیش را بوسید.» (همان ص ۲۸۱)

هرچند که در مجموعه موفق «ساعت به وقت دلتنگی» شاعر هنوز دلداده علیرضا قزوه و سلمان هراتی است و این دلدادگی باعث می‌شود مثل آن‌ها ســخن بگوید و گاهی اوقات ردپای تقلید از این شــاعران در شعرش دیده می‌شود، اما شــعرهای زیبایی از او در همین مجموعه به چشم می‌خورد، به تعدادی از این شعرها توجه کنید؛

«غروب، ابرهای بی باران، | هنوز هم کاج‌های پنجشنبه | کلاغ می‌بارند» (همان ص۲۸۷)

*

«چاقو، ترنج، نفس‌های تند | هنوز هم با صدای تلفن | دستم را می‌برم» (همان ص۲۸۸)

*

«دل به این قطارها مبند | شهدا | از آسمان می‌آیند» (همان ص۲۹۰)

*

واژه‌های دلتنگم | قله‌ای را فتح نکرده‌اند | و رکورد عاشقی را نشکسته‌اند | عاشق دوپینگ نمی‌کند.» (همان ص۲۹۳)

سعیدی‌راد، شاعری است که در «نثرشاعرانه» نیز غور کرده است و از همین چشم‌انداز، تعدادی دفتر نثر شاعرانه (قطعه ادبی) منتشر نموده که قوی و مستحکم در این ژانر ادبی، جلوه نموده است. نثرهای شاعرانه او را می‌توان در آینه کتاب‌های «حق با آفتابگردان‌هاســت»، «همین»، «دیگر عرضی ندارم» به تماشــا نشست. با خواندن نثرهای شاعرانه این شــاعر متوجه خواهید شد، ســادگی و صمیمیت، دو خصلتی است که می‌توان به نام «عبدالرحیم سعیدی‌راد» چسباند.

وقتی نثرهای شاعرانه این شاعر را می‌خوانید اصلا نمی‌توانید متوجه شــوید که او فوق لیسانس زراعت و اصلاح نباتات دارد. گاهی اوقات او را پدری مهربان می‌بینید که با واژه‌ها حرف‌های دلنشــینی برای پسرش می‌زند، گاهی اوقات او را در لباس بسیجی کلمات مشاهده می‌کنید که دوست دارد دغدغه‌های نسل خودش را از رهگذر همین واژه‌ها به امروزی‌ها انتقال دهد و... در حقیقت شاعرِ ما در نثرهای شاعرانه‌اش علاوه بر استفاده هنرمندانه از صنایع لفظی و معنوی و تخیل، به فکرِ اندیشه نیز هست.

به هر روی عبدالرحیم ســعیدی‌راد از زمره شاعران و نویسندگان انقلاب اسلامی است که هنوزم که هنوز است با خاطرات معطر سال‌های حماسه و خطر و عشق واژه‌ها را آذین می‌بندد.

«پوتین‌های ترکش خورده‌ام در فکّه جا مانده‌اند | چفیه‌ام بر مانع خورشیدی اروند | یکی زمان را کمی به عقب هُل بدهد | کوسه‌ها رحم ندارند | «سید جمشید» را از آب بیرون بکشید.» (همان ص۲۱۳)

حضور امثال ســعیدی‌راد پویایی و مانایی شعر و نثر انقلاب اسلامی را سبب می‌شود. خواندن آثار این هنرمند بی‌ادعا ما را به سمت امیدوار زیســتن و عاشقانه زیستن می‌کشــاند. پس بیراه نیست که همین الان کتاب «همین» را مطالعه کنید.

کتابستان

معرفی شهید عباس دوران در کتاب «بمبی در کابین»

تِیک آف به مقصدِ بغداد

■ محمد صادق علیزاده

ســتون معرفیِ کتــاب این هفتهٔ روزنامــه را اختصــاص می‌دهیــم به شهیدی که حماســه‌ای به بزرگیِ نام و شخصیت خود خلق کرده است. این متن تقدیم می‌شود به عباس دوران که بخشی از تاریخ پرافتخار این دیار را به خود اختصاص داد؛ روزهایی که حرارت جنگ و چکاچکِ درگیریِ حق و باطل، تیرهٔ پشت‌ها را می‌لرزاند. صدام حسین پیش از جنگ و در اجلاس قبلیِ جنبش غیرمتعهدهــا در هاوانا، حق میزبانیِ بعدیِ اجلاس را گرفته بود. آن روزها انقلاب تازه پیروز شــده بود. حال ورق‌های تقویم رسیده بودند به تابستان سال ۱۳۶۱. زمان موعود داشت نزدیک می‌شد. رزمندگان ایرانی حدود یک ماه قبل در عملیات موفقیت‌آمیزی توانســته بودند خرمشهر را از عراقی‌ها پس بگیرند. ضربه‌ای که بعید بود حالا حالاها ارتش عراق از زیرش کمر راســت کند. حالا برگزاری اجلاس سران غیرمتعهدها در بغداد داشت مایهٔ اعتبار و آبروی مجدد می‌شد برای صدام! چیزی که خوشایندِ ایرانی‌ها نبود.

وزارت خارجهٔ ایران از یک ســال قبل بــه آب و آتش زده بود تا برگزاری اجلاس را در بغداد لغو کند. گِره اما ســخت‌تر از آن بود که با ترفندهای دیپلماتیک باز شــود. مردانِ جنگ می‌طلبید. پنجم تیر ۱۳۶۱ بود که نامه‌ای محرمانه از وزارت خارجه به نهاد ریاست جمهوری ارسال شد. وزیر خارجه از رئیس‌جمهورِ وقت برای لغو این کنفرانس یاری طلبیده بود: «...اطلاع دارید که کنفرانس سران برای بغداد کمتر از خرمشهر نیست و می‌دانید که سرنوشت محل برگزاری کنفرانس را یک حرکت نظامی می‌تواند روشن کند.» ۲۵ روز بعد و در سحرگاهِ ۳۰ تیرماه، سه فروند فانتوم مسلح در تاریکیِ صبح‌هنگام، در سکوتِ کامل رادیویی، غرش‌کنان باند پایگاه سوم شکاری همدان را به مقصد بغداد ترک کردند. در نهایت دو فروند از فانتوم‌ها از مرز گذشــتند و راهی شهرِ افسانه‌ای و هزار و یک شبِ بغداد شدند. خبرنگارانِ خارجیِ مستقر در هتل الرشید بغداد که آرام آرام از خواب بیدار می‌شدند اطلاع نداشتند دو فانتوم ایرانی با سرعتی قریب به هزار کیلومتر بر ساعت و در ارتفاع چند متری سطح زمین راهیِ بغداد شده‌اند:

«... در ۱۵ مایلی شرق بغداد و از فراز کوره‌های آجرپزی گذشتند. آن چنان پایین پرواز می‌کرد که کم مانده بود با دکل‌های برق برخورد کند. منصور فریاد زد: جناب ســرهنگ! دکل! دکلِ کابل فشار قوی مقابل‌مان است. از زیرش رد شیم یا از روش؟ عباس بدون اینکه پاسخی بدهد ارتفاع را کمی بیشــتر کرد و از روی کابل فشــار قوی رد شد. برای لحظه‌ای نوسانات شدید برق، سیستم ارتباطی هواپیما را مختل کرد... به ســمت ۳۳۰ درجه گردش کرد و روی بام شهر قرار گرفت. اولین نقطهٔ نشانی، ایستگاه راه‌آهن بغداد بود که در سمت چپ و به فاصله دو مایلی او قرار داشت... با ورود هواپیماهای آنان، صدای آژیر وضعیت قرمز در بغداد به صدا در آمد... دشمن سدی از آتش مقابل هواپیماهای شکاری ساخته بود...»

اینها سطرهایی از کتاب «بمبی در کابین» است. کتاب با موضوع سرلشــگر خلبان «عباس دوران» کم نوشته شــده است. سهم این بزرگ‌شهیدِ نیروی هوایی از فرهنگ و هنر مملکت یک مینی‌سریال است و یک فیلم‌سینمایی و چند کتاب. «بمبی در کابین» یکی از این کتاب‌هاست. این کتاب را «سیدحکمت قاضی میرسعید» نوشته و «نشر صریر» هم آن را منتشر کرده است. «بمبی در کابین» در ۲۳۲ صفحه سعی کرده زوایای کمتر دیده شده از دوران و شخصیت خانوادگی و نظامی او را به تصویر بکشد. روایت کتاب در بعضی بخش‌ها، داستانی و در بعضی دیگر از بخش‌ها، مستند است. نویسنده کوشیده با روایتی غیرخطی، فضایی کلی از زندگی شخصی و شغلی عباس دوران را به تصویر بکشــد با این حال محور اصلی کتاب که سایر جزئیات حول آن مرتب شده‌اند، آخرین پرواز جنگی دوران و عملیات بر فراز بغداد اســت. در پایان کتاب هم تعدادی از تصاویر دوره‌های مختلف دوران از دوران آموزش خلبانی در آمریکا تا شــهادت و مراسم تدفین او در شیراز پیوست شده است. مطالعهٔ این کتاب می‌تواند دریچهٔ جدیدی باشد برای شناخت عباس دوران و حماسهٔ بزرگِ او.

شعر

نمونه‌هایی از شعرهای کتاب «از آخر مجلس»

....بی‌صدا باریدند

■ میلاد عرفان پور

۱
**ما ســینه زدیم و بی‌صــد